

بررسی افکار نوستالژیک در شعرا احمد شاملو

لیلا حسینی*

چکیده

ناخرسندی از زمان حال به دلایل متعدّد، موجب ظهور پدیده «گریز از زمان حاضر» می‌شود و انسان برای رهایی از وضع نامطلوب کنونی خود، در پی یافتن جایگزین می‌گردد؛ او مطلوبش را با پناه بردن به گذشته و گاه با رؤیای آینده جستجو می‌کند و در این حالت است که «نوستالژی» شکل می‌گیرد. این موضوع در اشعار شعرای معاصر از جمله «احمد شاملو» به نحو بارزی نمود پیدا کرده است. در اشعار او غم دوری از وطن و معشوق، دوران خوش کودکی، سوگ عزیزان، یاد اسطوره‌ها، پیری، یاد مرگ و... به تصویر کشیده شده است و می‌توان گفت بهترین آثار نوستالژیک او در سال‌های دوری از وطن سروده شده‌اند. هر چه از دوران آغازین به دوران پایانی شعرهای شاملو نزدیک می‌شویم، می‌بینیم نوستالژیا رنگ دیگری می‌گیرد و آن رنگ فلسفی و انسان مدارانه است. مقاله حاضر که با روش توصیفی-تحلیلی نوشته شده، بر آن است که پس از ریشه‌شناسی نوستالژی و عوامل ایجاد آن، ظهور و بروز این پدیده روانشناختی-اجتماعی را در اشعار شاملو بررسی نماید.

کلید واژه‌ها:

نوستالژی، حسرت و دل‌تنگی، شعر معاصر، شاملو

* - کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ وصول: ۹۲/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۲/۱۵

۱- مقدمه

نوستالژی اگر چه در اصل یک اصطلاح پزشکی و متعلق به علم روان شناسی است، اما قرن‌هاست درونمایه آثار ادبی بسیاری را به خود اختصاص داده است. به طور کلی، احساس نوستالژی از نظر روان شناسان نتیجه حسرت برگزیده، یادآوری خاطرات کودکی و جوانی، احساس غربت، مرگ اعضای خانواده، حسرت آرمان شهر و گذشته تاریخی است. «در بررسی‌های ادبی، این شیوه، به نوعی از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خویش گذشته‌ای را حسرت‌آمیز و درد آلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۵۹).

«این حسرت و دل‌تنگی می‌تواند برای وطن و سرزمین مادری، دوران خوش کودکی، اوضاع خوب سیاسی، مذهبی و اقتصادی در گذشته و اشتیاق برای بازگشت به گذشته باشد.» (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶).

نوستالژی در حقیقت همان حسرت سروده‌ها، غربت سروده‌ها و سوگ سروده‌هایی است که شاعر در نتیجه حسّ دل‌تنگی و حسرت نسبت به چیزها یا کسانی که در گذشته داشته اما اکنون آن‌ها را از دست داده، سروده است و آرزوی بازگشت به آن روزها را دارد. این مقوله از دیرباز در آثار نظم و نثر کهن وجود داشته و در آثار شاعرانی چون مسعود سعد، سنایی، عطار، مولوی و حافظ به چشم می‌خورد. اما در دوره معاصر، به دلیل شرایط خاص اجتماعی در اشعار شاعران عمق بیشتری یافته است. در اشعار نوستالژیک شاملو، آرزوی بازگشت به گذشته‌های فردی و جمعی، آرمان شهری از آینده را نیز در ذهن و زبان شاعر زنده می‌کند که در آن، فردایی حضور دارد با انسان‌هایی آزاد، کشوری آباد و جهانی آسوده که عشق و دوستی راه را بر ستیزه جویی می‌بندد و صلح و آشتی، رنگ‌های زیبای جهان را بدان باز می‌گرداند.

۲- پیشینه تحقیق

نتایج نشان می‌دهد که نوستالژی در ادبیات دوره معاصر نمود بیشتری یافته؛ چرا که سرخوردگی‌های اجتماعی و شکست‌های سیاسی یکی از عوامل پدید آورنده این حسّ فردی-جمعی است؛ چنان که در بعضی از اشعار شاعران معاصر ایران دیده می‌شود و

پژوهش‌های متعددی نیز در این رابطه صورت گرفته است از جمله کتاب «روانشناسی درد» (شریفیان، ۱۳۸۷) که درباره نوستالژی در شعر هشت شاعر معاصر ایران از جمله نیمایوشیج، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری، سیاوش کسرایی، نادر نادرپور، فریدون مشیری، قیصر امین پور و م. سرشک به بحث و بررسی پرداخته است و همینطور مقالات متعددی نیز نوشته شده است؛ از جمله «غم غربت در شعر معاصر» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷) و «بررسی نوستالژی در شعر مصدق» (نظری و کولیوند، ۱۳۸۹) و... این پژوهش نیز بر آن است با روش تحلیلی-توصیفی مبانی نظری و مفهوم نوستالژی را در اشعار شاملو بررسی و تحلیل نماید.

۳- تعاریف نوستالژی

«نوستالژی (nostalgia) همان داشتن حس تلخ و شیرین نسبت به اشیا، اشخاص و موقعیت‌های گذشته و نوعی حس شدید دل‌تنگی نسبت به زادگاه فرد است. این لفظ برگرفته از دو سازه یونانی است: «Nostos» به معنای بازگشت و «Algos» به معنای درد و رنج است. (پورافکاری، ۱۳۸۲، ۱۰۱۱) این واژه در آکسفورد، احساسی از غصه آمیخته با لذت معنی شده و به احساساتی گفته می‌شود که هنگام یادآوری خاطرات خوش گذشته به انسان دست می‌دهد. (Hornby, 2003: 840). این واژه در فرهنگ‌ها به معنای «حسرت گذشته، غم غربت» (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و «دل‌تنگی از دوری میهن و درد دوری» (زمردیان، ۱۳۷۳: ۵۸) و «فراق، درد جدایی، احساس غربت، حسرت گذشته و...» (آریانیور، ۱۳۸۰: ۳۵۳۹) است. می‌توان گفت «نوستالژی حسرت از دست رفته‌ها و شکایت از زمان حال در تقابل با گذشته است. این حسرت که می‌تواند فردی یا جمعی باشد، ارتباطی قوی با خاطره دارد. خاطرات شیرین کودکی و جوانی، یاد ایام وصال و... در حیطه نوستالژی فردی و یادآوری خاطرات جمعی یک قوم که ریشه در تاریخ، فرهنگ و اساطیر آن قوم و ملت دارد، در حیطه نوستالژی جمعی جای می‌گیرد. نوستالژی جمعی، گاه نوع بشر را شامل می‌شود؛ مانند حسرت دور شدن از طبیعت و دوران یگانگی انسان با آن. این مضمون را در آثار رماتیک‌های غربی، مانند گوته، کوپر و دلیل، می‌توان دید». (فورست، ۱۳۸۰: ۵۳)

۴- مؤلفه های کلام نوستالژیک

۴-۱ پیرنگ رمانتیک وار

«این حسرت، بیش از همه با اصول رمانتیک پیوند دارد. در این مکتب ادبی اصولی وجود دارد که با مبحث نوستالژی همپوشانی دارد. از جمله اصل «گریز و سیاحت» است. آزدگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک است...» (سیدحسینی، ۱۳۶۶: ۹۲) رمانتیسم نوعی ستیز با واقعیت موجود است، از این رو، با نوستالژی ارتباطی تنگاتنگ دارد. به نظر می‌رسد محور تلاش و مرز مشترک رمانتیسم و نوستالژی عبارت است از عدم اقبال به وضع موجود و ناخرسندی از وضعیت کنونی. در پرتو نگرش رمانتیسم سیر در آرمان‌های پیشرو موجب برون رفت از ناخرسندی کنونی است و در پرتو احساس نوستالژیک مرور خاطرات پیشین موجب برون رفت می‌گردد.

۴-۲ خاطره گویی

«یکی از مؤلفه های بیان نوستالژیک، بازگو کردن بیش از حد خاطره است. در واقع وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دل تنگی می‌کند. در خاطره فردی بیشتر تأکید بر ضمیر ناخودآگاه فردی است. همان چیزی که فروید به دنبال واکاوی آن بود. اما در خاطره جمعی تأکید بر ناخودآگاه قومی است.» (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۷)

۴-۳ آرکائیسم

باستان گرایی یا آرکائیسم که به وفور در شعر شاملو دیده می‌شود، «آن است که شاعر یا نویسنده در اثر خود از کلمات مهجور و ساختارهای دستوری قدیم استفاده کند. و بر دو نوع است: واژگانی و نحوی.» (داد، ۱۳۸۷: ۷۱). «آرکائیسم زمانی از مصادیق غم غربت قلمداد می‌شود که زبان و ابزارهای آن برای بازسازی و یا فضا سازی گذشته به کار رفته باشد.» (عالی، ۱۳۸۷: ۱۵۸)

۴-۴ اسطوره گرایی

«یکی از کارکردهای اسطوره خلق الگو برای جامعه است... اسطوره در فرهنگ امروز فراموش نشده بلکه در ژرفای انسان و در رؤیاهای او در پوششی از کهن الگوها می‌زید و در هنر بازتاب می‌یابد.» (حسن لی، ۱۳۸۶: ۳۵۶) در برابر اسطوره‌های قدیمی می‌توان اساطیر معاصر نیز پدید آورد. کافی است یک فرد در ذهن گروهی جای بگیرد و در تصوّر جمعی وارد شود تا به عنوان یک الگوی اسطوره‌ای تلقی شود. همچنین «یونگ معتقد است که موضوع اسطوره جای در ناخودآگاه قومی نسل بشر دارد و شباهت میان اساطیر اقوام مختلف به خاطر آن است که همه ریشه‌ای مشترک و موروثی دارند.» (داد، ۱۳۸۷: ۳۶).

به کارگیری اسطوره در شعر معاصر به دو صورت دیده می‌شود: به شکل مکانیکی و بیرونی، به شکل ارگانیک و درونی. روش اول بیشتر نشان از وسعت اطلاعات شاعر دارد تا شاعریّت او. در اینجا شاعر بین اسطوره و تجربه خود نوعی تشبیه ایجاد می‌کند اما در روش دوم شاعر حال اسطوره را دریافت می‌کند و آن را به شعر مبدل می‌سازد و برای بیان تجربه‌ای معاصر در اسطوره حلول می‌کند و کلیت شعر را متأثر می‌سازد.

۴-۵ بازگشت به تفکرات آرمان‌شهری

«ادبیات آرمان‌شهر به آن دسته از آثار گفته می‌شود که به طرح جامعه آرمانی می‌پردازد.» (داد، ۱۳۸۷: ۱۷) نارضایتی از وضع موجود و پناه بردن به خاطرات خوش گذشته موجب می‌شود انسان به مدد تخیل خود، تصویری مطلوب از آرمان‌شهری از گذشته، در ذهن خود ترسیم کند. بنابراین، نوستالژی با آرمان‌شهر گذشته گرا پیوند می‌خورد. طرح آرمان‌شهر و ساخته و پرداخته شدن آن در ذهن انسان، مستقیماً با اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه و بر جهان، همچنین با روحیات انسان‌ها ارتباط دارد. «آرمان‌شهر نیز مانند اسطوره گرایی و پناه بردن به دوران کودکی، اندیشه دفاعی انسان برای گریز از حال است. ولی از جهت شکل‌گیری و فرآیند در نقطه مقابل اسطوره گرایی و دلتنگی برای گذشته قرار دارد. آرمان‌شهر در واقع پناه بردن به آینده است و آن دو پناه بردن به گذشته.» (عالی، ۱۳۸۷: ۱۵۹ به نقل از نورایی، شریفیان و آذر پیرا، ۱۳۹۲: ۲۸۳)

۵- مؤلفه های افکار نوستالژیک شاملو

۵-۱ کودکی

از نگاه لوکاج شاعر همواره به «عصر طلایی» خود می نگرد و در خاطراتش «کودکی و خردسالی» خود را مرور می کند. از نظر فریدریش شلگل، کودکی، «دوره پهلوانان، عشق و افسانه پریان» است که شاعر رمانتیک به آن توجه ویژه دارد و با حسرت از آن ایام یاد می کند. (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۳۲)

شعر «یکی کودک بودن...»، بیان لطیف نوعی نوستالژیای کودکی است و به شرح آرزوی حسرت بار راوی می پردازد:

یکی کودک بودن / آه! / یکی کودک بودن در لحظه غرّش آن توپ آشتی / و گردش مبهوت سیب سرخ / بر آینه. / یکی کودک بودن / در این روز دبستان بسته / و خش خش نخستین برف سنگین بار / بر آدمک سرد باغچه. (شاملو، ۱۳۸۱: ۹۸۵)

«توپ آشتی» استعاره از «صدای توپ اعلان سال نو» است و «گردش مبهوت سیب سرخ بر آینه» نوعی ذهنیت اسطوره ای است و اشاره به باور عامیانه در جاندارانگاری و هم ذات پنداری در واکنش هوشمندانه عناصر طبیعت در عکس العمل به تغییر و تحوّل ناشی از نو شدن سال. «روز دبستان بسته» استعاره از روز اوّل عید.

و یا در بندهای پایانی شعر «ای کاش آب بودم»، شاعر بازگشت به دوره «کودکی» خود و انسان را با استفاده از واژگان «بی خبری» و «پاک بودن» (معصومیت) به خوبی به تصویر کشیده است و دل تنگی و اندوهش را در «این اقیانوس کشاکش بیداد» به کلّ انسان پیوند زده است:

آه / کاش هنوز / به بی خبری قطره ای پاک / از غم باری / به کوه پایه ای / نه در این اقیانوس کشاکش بی داد / سرگشته موج بی مایه ای. (شاملو، ۱۳۸۱: ۹۵۰)

۵-۲ دوری از وطن

توربر (Thurber) مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می شود. (Thurber, 1999, p.88).

فیشر (Fisher) و هود (Hood) احساس غربت را حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده می‌دانند که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است. اصطلاح احساس غربت، واکنش‌هایی را شامل می‌شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را در برمی‌گیرد. (Archer, 1998, p.407) اما آنچه در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد همان جدایی از محیط خانه (وطن) است (Tilburg, 1997, p.802). (به نقل از شریفیان، ۱۳۸۵: ۴۱)

شعر نوستالژیک «غریبانه» با استفاده از زبانی رسمی و با بهره‌گیری از ابزارهای کهن گرای سروده شده است. و درونمایه آن، نوستالژیای ناشی از «غربت» در «شهر» است. دیری است تا سوز غریب مهاجم / پا سست کرده است / و اکنون / یال بلند یابویی تنها / که در خلنگ زار تیره / به فریاد مرغی تنها / گوش می‌جنباند / جز از نسیم مهربان ولایت / آشفته نمی‌شود. / من این را می‌دانم برادران! / من این را می‌بینم / هر چند / میان من و خلنگ زاران خاموش / اکنون / بناهای آسمان سای است / و دره‌های غریب / که گیاه و پرنده / در آن / رویش و پرواز حسرت است. (شاملو، ۱۳۸۱: ۷۳۱)

در این شعر، «سوز غریب مهاجم» در تقابل با «نسیم مهربان ولایت» قرار گرفته است. یا به تعبیری، شهر و هجوم مدرنیسم به (سوز غریب مهاجم) در مقابله با روستا (نسیم مهربان ولایت) قابل تفسیر است. احساس غربت در این شعر، تنها به راوی بر نمی‌گردد بلکه حس انسان جدا مانده از «گیاه و پرنده» و زندگی در دوره اسطوره است؛ زیرا انسان اکنون «دور از آن جایی است که باید باشد» و به نوعی نوستالژیای فلسفی «جدا ماندن از اصل» نظر دارد.

«ترانه آبی» نیز در بردارنده نوعی نوستالژیای وطنی است که با استفاده از نمادها و موتیف‌های بومی، در زبانی رسمی و بهره‌ور از عناصر آرکائیزم و با لحنی عاطفی سروده شده است. تصویر «قیلوله ناگزیر» در «تاق تاقی حوض خانه» نوعی حس تراژیک در «بند بودن» را القا می‌کند که دو واژه «تکرار» و «تلخ» بر این حس و تلخی و اجباری بودن آن، تأکید دارد؛ به گونه‌ای که «مفهوم وطن» در ابتدا، برای او با نوعی حس «اجبار و عدم آزادی» همراه بوده است. و در نتیجه، در رنگ «آبی» کاشی‌های حوضخانه (وطن) نوعی تناقض دردناک

نهفته است: آرامشی همراه با اجبار، تلخی و تکرار که در تصویری تلخ در «قاب زمان» حک شده است. (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۵۴۲-۵۴۰)

قیلوله ناگزیر / در تاق تاقی حوض خانه / تا سال ها بعد / آبی را / مفهومی از وطن دهد / امیر زاده ای تنها / با تکرار چشم های بادام تلخش / در هزار آینه شش گوش کاشی. (شاملو، ۱۳۸۱: ۷۹۱)

«از منظر» نیز شعری با احساس نوستالژیک است که با تصویری در «مه» آغاز شده است:

...وضوح و مه / در مرز ویرانی / در جدال اند / با تو در این لکه قانع آفتاب اما / مرا / پروای زمان نیست / خسته از کوله باری از یاد اما / بی گوشه بامی بر سر / دیگر بار / اما اکنون در چارراه زمان ایستاده ایم / و آن جا که بادها را اندیشه فریبی در سر نیست / به راهی که هر خروس بادنمات اشارت می دهد / باور کن! کوچه ما تنگ نیست / شادمانه باش / و شاهراه ما / از منظر تمام آزادی ها می گذرد. (همان: ۷۹۳)

اشاره به «این لکه قانع آفتاب» می تواند به فضای خالی از آفتاب (اروپا) و عبارت «بی گوشه بامی بر سر» به دوری شاعر از وطن و احساس غربت او نظر داشته باشد. «خروس بادنما» با توجه به معنای سمبولیک خروس در شعر معاصر - که به پایان رسیدن شب استبداد را خبر می دهد - قابل تأمل است. پایان این شعر نیز با نماد «کوچه ما» در نقشی عاطفی، رویکردی عاطفی به مفهوم وطن دارد که نهایت احساسات نوستالژیک شاعر را به نمایش می گذارد.

«هجرائی دوم» سروده تلخی است که فضای اندوهگین غربت را ترسیم می کند. بند اوّل این سروده با واژه «تلخ» آغاز می شود و تلخی خود را «چون قرابه زهری» در سراسر شعر منعکس می سازد در این شعر، نمادها در جهت ایجاد فضایی هماهنگ با «هجرائی»، در حال «فروریزی» یا به تعبیری «ریزش معنی» هستند؛ به گونه ای که از معنی اصلی خود تهی و به معنایی تراژیک یا کمیک، علیه خود تبدیل شده اند. «خورشید» که نماد جان بخشی و روشنایی است، مانند «قرابه ای از زهر» است و «سپیدار» که یکی از نمادهای «سربلندی» است در طنزی خشم آلود به «دلک دیلاقی بی مایه» تشبیه شده است. به نظر می رسد آنچه باعث خلق تصاویری این چنینی است، «خشم» راوی از اقامت اجباری در غربت است که این واژگان را در خدمت نمایش خشم از وضعیّت موجود به کار برده است. (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۵۵۲-۵۴۵)

تلخ / چون قرابه زهری / خورشید از خراش خونین گلو می‌گذرد / سپیدار / دلکد دیلاقی است / بی مایه / با شلوار ابلق و شولای سبزش / که سپیدی خسته خانه را / مضمونی دریده کوک می‌کند. (شاملو، ۱۳۸۱، ۸۱۱)

«هجراتی ششم» نیز، ترانه‌ای نوستالژیک در غم جدایی از وطن است. لحن این شعر همراه با تأسف و اندوهی ژرف است. به ویژه که در آستانه دو بهار، قرار دارد: بهار طبیعت و بهار انقلاب؛ بدین جهت برای بیان اندوه عمیق، از موتیف سنتی و ملی «هفت سین» استفاده شده است. پاره‌های بعدی شعر نیز تکرار همین مضمون حسرت و درد ازبی‌نصیب بودن از نعمت‌های وطن است.

سین هفتم / سیب سرخی است / حسرتا / که مرا / نصیب / از این سفره سنت / سروری نیست. / شرابی مرد افکن در جام هواست / شگفتا / که مرا / بدین مستی / شوری نیست / سبوی سبزه پوش / در قاب پنجره / آه / چنان دورم / که گویی جز نقش بی جانی نیست... (همان: ۸۲۰)

۳-۵ معشوق

«فراقی» یکی از اشعار عاشقانه‌ای است که در «رم» سروده شده است. این شعر با زبانی عاطفی، احساس دل‌تنگی برای معشوق را در روزهای فراق بیان کرده است؛ چه بی تابانه می‌خواهم ای دوریت آزمون تلخ زنده به گوری! / چه بی تابانه تو را طلب می‌کنم! / بر پشت سمندی / گویی / نوزین / که قرارش نیست / و فاصله / تجربه‌ای بیهوده است. بوی پیراهنت / این جا / و اکنون. / کوه‌ها در فاصله / سردند / دست / در کوچه و بستر / حضور مأنوس دست تو را می‌جوید / و به راه اندیشیدن / یأس را / رج می‌زند. / بی‌نجوای انگشتانت / فقط. / و جهان از هر سلامی خالی است. (شاملو، ۱۳۸۱: ۷۷۹)

تصویر «قرار گرفتن عاشق بر پشت اسب نوزین»، در بیان شدت بی‌تابی راوی در دیدار معشوق، تصویری متناسب است. اما آنچه شدت این فراق را در نهایت خود نمایش می‌دهد، استفاده از موتیف نمادین «بوی پیراهن» است که پیشینه‌ای اسطوره‌ای دارد و به «فراق و دل‌تنگی» مربوط می‌شود؛ به «یعقوب» در فراق «یوسف».

«ترانه کوچک» سروده‌ای است کوتاه که دل‌تنگی شاعر را در عاطفی‌ترین شکل آن نشان می‌دهد که در آن جستجوی معشوق «در گستره بی‌مرز جهان» مهم‌ترین دغدغه شاعر

است. به عبارتی «تو» معادل کل «جهان» است و برای نمایش این معنی، دو واژه «تو» و «جهان» در تمامی سطرهای شعر در مقابل هم قرار گرفته‌اند.

تو کجایی؟/ در گستره/ بی مرز این جهان/ تو کجایی؟/ - من در دوردست ترین جای جهان ایستاده‌ام/ کنار تو./ تو کجایی؟/ در گستره ناپاک این جهان/ تو کجایی؟- من در پاک ترین مقام جهان ایستاده‌ام/ بر سبزه شور این رود بزرگ که می سراید/ برای تو. (شاملو، ۱۳۸۱: ۸۱۷)

۴-۵ بازگشت به اسطوره

یکی از جنبه‌های خاطره جمعی، گذشته دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری یک قوم است. گذشته پرشکوه ایران، بازگشت به عهد باستان، دوران قهرمانان جاودان و اسطوره‌های نامیرا، همه و همه الهام بخش شاعران بزرگ ایران بوده و هست. این دلتنگی نسبت به سنت و یا گذشته‌های دور، زمانی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در جامعه شکل گرفته باشد.

هدف شاملو مبارزه در راه پیروزی انسان است و برای این پیکار معنوی زبانی را جستجو می‌کند که به بیان حماسی و شورانگیز او می‌آید؛ بیانی پرخاشگر که جهان ویران امروز را به کاینات اسطوره‌ای ربط می‌دهد که در قلب آن انسان ایستاده است. او برای آفریدن چنین شعری «خود را تسلیم جریان ذهنش می‌کند. دستش را وامی‌دارد تا آنچه در سرش جریان یافته بر قلمش جاری شود. شاعر میانجی خود با دیگران می‌شود. اکنون آنچه از جهان در جان خویش و حافظه تاریخی انسان در خود ذخیره دارد سرریز کرده است: یا حماسه‌ای است یا سوگنامه‌ای تغزلی یا شعری بلند». (مجبایی، ۹۲: ۱۳۷۷) شاملو اساطیری را برمی‌گزیند که با افکار و اندیشه‌های او مطابقت بیشتری دارند. او بیشتر از شخصیت‌های معاصر الگوبرداری می‌کند و از اساطیر کهن نیز به اساطیر ایرانی، سامی، یونانی و ... نظر دارد.

شاملو گاهی در جهت تبیین و روشنی مفاهیم، از اساطیر جمعی سود برده است. در میان این گونه اساطیر، ذهن شاعر بیشتر متوجه اساطیر بیگانه است. اسطوره‌هایی از قبیل: نلسون ماندلا، هملت، هرکول، بودا و نیروانا، پرومته و سیزیف، ناپلئون بناپارت و اسطوره‌های دیگر. شاملو در کنار این اسطوره‌ها به اسطوره‌های ایرانی و مفاهیم اسلامی نیز نظر داشته است

چون: امام حسین (ع)، نوح، ایوب، خضر، سیاوش، اسفندیار، اسرافیل و مسیح و ابراهیم (ع). در دسته بندی اساطیر مورد نظر شاملو می توان به گروه های زیر اشاره نمود: اساطیر مرگ و رستاخیز: امام حسین (ع)، مسیح، خضر، سیاوش، ققنوس

اسطوره عشق: آیدا

اساطیر درد و رنج: سیزیف، هملت

اساطیر مقاومت: اسفندیار، آشیل، فرهاد

اساطیر گمراهی و انحراف: قابیل، کلادیوس، هیتلر و ... (میرقادی، ۱۳۸۹: ۲۵۱-۲۲۱)

سروده «یک مایه در دو مقام»، نوعی ترانه دلتنگی است که در فضایی تیره، اندوهبار و مبتنی بر یأس بازبان ساده امروزی و لحنی تلخ و اندوهبار سروده شده است. اشاره به یکی از محبوب ترین اسطوره های وطنی، حکایت آرش، در بند اوّل شعر، به گونه ای دلتنگی شاعر را به نوستالژیای وطنی و آرزوی بازگشت به دوران خوش اسطوره ای تبدیل کرده است.

دلم کپک زده آه / که سطری بنویسم از دل تنگی دل / هم چون مهتاب زده ای از قبیله آرش بر چکاد صخره ای / زه جان کشیده تا بن گوش / به رها کردن فریاد آخرین. (شاملو، ۱۳۸۱: ۹۴۲)

همچنین در شعر زیر از سیاوش نام برده که بنا بر اعتقاد ایرانیان - که معتقد بودند از خون چکیده شده سیاوش بر روی زمین گیاهی روئیده که نشانه زندگی است - شاملو نیز شعر خود را چون قربانی می داند که باید حیات مکرر کند:

من کلام آخرین را / بر زبان جاری کردم / هم چون خون بی منطق قربانی / بر مذبح / یا همچون خون سیاوش / خون هر روز آفتابی که هنوز برنیامده است. (شاملو، ۱۳۷۱: ۳۵)

شاملو حیات شهیدان را همچون حیات مسیح ابدی می داند و این موضوع را هنرمندانه بیان می کند:

و شعر زندگی هر انسان / که در قافیه سرخ یک خون بپذیرد پایان / مسیح چار میخ ابدیت یک تاریخ است. (شاملو، ۱۳۸۸: ۱۹)

نام و یاد شهید نیز در بیشتر مجموعه های شعری شاملو می درخشد؛ به طور مثال اگر چه او به طور ویژه از امام حسین (ع) نامی نمی برد اما کلمانی چون عطشان، تسلیم نشدن و بسمل شدن در ذهن ناخودآگاه انسان شهادت امام حسین (ع) را تداعی می کند:

به جدّ می‌گویی: خوشا عطشان مردن / که لب تر کردن از این / گردن نهادن به خفت تسلیم است.
(شاملو، ۱۳۸۴: ۲۶)

من از آنگونه با خویش به مهرم / که بسمل شدن را به جان می‌پذیرم / بس که پاک می‌خواند این
آب پاکیزه را که عطشانش مانده‌ام. (همان: ۳۰)

شاملو در جایی از اشعارش از خضر نیز نام برده و او را نماد سرسبزی و حیات
می‌داند: تو ایوبی / که از این پیش اگر / به پای / برخاسته بودی / خضروارت / به هر قدم / سبزینه
چمنی / به خاک / می‌گسترده / و باد دامانت تندبادی / تا نظم کاغذین گل بوته‌های خار / بروید. (شاملو،
۱۳۷۱: ۱۶)

« ققنوس در باران کنایه طرفه‌ای از زندگانی شاعرانه اوست. ققنوس شعر شاملو، در
زیر باران و تازیانه برق و باد پرپر می‌زند. اینجاست که شعله‌های جان شاعر به افسردگی
می‌گراید و باران بر شعله‌ها یکریز می‌بارد. شاعری که وجودش آتش همه عصیان‌ها بود، اکنون
دردمندانه می‌گوید آنچه جان از من همی ستاند دشنه‌ای باشد ای کاش یا خود گلوله‌ای»
(دستغیب، ۱۳۵۲: ۲۱۵) او پیوسته خود را پرنده‌ای حزین می‌خواند. او عاشق سوختن و خاکستر
شدن است. سوختن در راه آگاهی مردمانش؛ تا مردم از پس آن تولدی دوباره بیابند.
(میرقادری، ۱۳۸۹: ۲۳۶)

من آن خاکستر سردم که در من / شعله همه عصیان‌هاست / من آن دریای آرامم که در من فریاد همه
طوفان‌هاست. (شاملو، ۱۳۷۲: ۱۳۴)

شاملو قهرمانان معاصر خود را در مقاومت به آشیل و اسفندیار تشبیه می‌کند که به
گونه‌ای نامیرا هستند:

شیر آهن کوه مردی از این گونه عاشق / میدان خونین سرنوشت / به پاشنه آشیل / درنوشت / روئین
تنی / که راز مرگش اندوه عشق و غم تنهایی بود / آه اسفندیار مغموم / تو را آن به که چشم فروپوشیده
باشی. (شاملو، ۱۳۷۱: ۳۲)

۵-۵ از دست دادن دوستان دیرینه

شاملو در مرثیه از دست دادن و شهادت دوستان و یارانش به کرات چنین شعرهایی دارد که در آن اندوه و غم خود را بیان می‌دارد که ما فقط به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم. از جمله «مرگ نازلی»:

... نازلی سخن نگفت / نازلی ستاره بود / یک دم درین ظلام درخشید و جست و رفت... / نازلی سخن نگفت / نازلی بنفشه بود / گل داد و / مژده داد: زمستان شکست / و رفت... (شاملو، ۱۳۸۵: ۵۵)
در مرثیه فروغ فرخزاد:

به جست و جوی تو / بر درگاه کوه می‌گریم / در آستانه دریا و علف / ... / به انتظار تصویر تو / این دفتر خالی / تا چند / تا چند / ورق خواهد خورد / ؟ / جریان باد را پذیرفتن / و عشق را / که خواهر مرگ است / و جاودانگی / رازش را / با تو در میان نهاد. (شاملو، ۱۳۸۴: ۴)
در شهادت یکی دیگر از دوستانش:

چه مردی! چه مردی! / که می‌گفت / قلب را شایسته تر آن / که به هفت شمشیر عشق / در خون نشیند / و گلو را بایسته تر آنکه / زیباترین نام‌ها / بگوید / و شیر آهنکوه مردی از این گونه عاشق / میدان خونین سرنوشت / با پاشنه آشیل / درنوشت / روئینه تنی / که راز مرگش / اندوه عشق / و غم تنهایی بود. (شاملو، ۱۳۷۲: ۳۲)

۵-۶ آرمان شهر

طرح آرمان شهر و ساخته پرداخته شدن آن در ذهن شاملو، مستقیماً با اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه ارتباط دارد. آرمان شهر در واقع گریز از زمان حال و پناه بردن به آینده است با ترسیم جامعه‌ای آرمانی.

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد / و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت / روزی که کمترین سرود / بوسه است / و هر انسان / برای هر انسان / برادری است / روزی که دیگر درهای خانه شان را نمی‌بندند / قفل / افسانه‌ای است / و قلب / برای زندگی بس است / روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است... / و من آن روز را انتظار می‌کشم / حتی روزی که / دیگر نباشم. (شاملو، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

۷-۵ اندیشیدن به مرگ

شاملو از مفهوم مرگ، اسطوره ای بزرگ ساخته است؛ در نظر او مرگ خواهر عشق و نهایت مسیری است که با عشق، حماسه، مبارزه و تقدیر گره خورده است:

مجال / بی رحمانه اندک بود و / واقعه / سخت / نامنتظر / از بهار / حظّ تماشایی نچشیدیم، / که قفس / باغ را پژمرده می کند... / بگو برهنه به خاکم کنند / سراپا برهنه / بدان گونه که عشق را نماز می بریم، / که بی شایبه حجابی / با خاک / عاشقانه / در آمیختن می خواهیم. (شاملو، ۱۳۷۱: ۳۲)

خوشا رها کردن و رفتن / خوابی دیگر / به مردابی دیگر / خوشا ماندابی دیگر / به ساحلی دیگر / به دریایی دیگر / خوشا پر کشیدن / خوشا رهایی / خوشا اگر نه رها زیستن / مردن به رهایی. (شاملو، ۱۳۵۰: ۴۵)

تو نمی دانی مردن / وقتی که انسان مرگ را شکست داده است / چه زندگی است! (شاملو، ۱۳۸۸: ۱۶)

۸-۵ اندیشیدن به پیری

این موضوع نیز ذهن شاملو را مانند شاعران دیگر درگیر خود کرده و گاه و بیگاه در اشعارش نمود پیدا کرده است:

نه / این برف را دیگر / سر باز ایستادن نیست / برفی که بر ابروی و به موی ما می نشیند / تا در آستانه آینه چنان در خویشتن نظر کنیم / که به وحشت / از بلند فریادوار گذاری / به اعماق مغاک / نظر بردوزی. (شاملو، ۱۳۸۴: ۲۶)

۹-۵ نوستالژیای فلسفی

شعر زیر مبتنی بر نوستالژیایی اندوهناک است که به دلتنگی فلسفی و اندیشه مدارانه، نسبت به جهان تبدیل شده است و به نوعی جبر فلسفی که هستی انسان را در خود گرفتار دارد، نظر دارد.

جهان را بنگر سراسر / که به رخت رخوت خواب خراب خود / از خویش بیگانه است. / و ما را بنگر / که هشیواران غم خویشیم / خشم آگین و پر خاش گر / از اندوه تلخ خویش پاسداری می کنیم / نگهبان عبوس رنج خویشیم / تا از قاب سیاه وظیفه ای که بر گرد آن کشیده ایم خطا نکنند. (شاملو، ۱۳۸۱: ۸۱۴)

این شعر براساس اندوهی شکل گرفته که انسانی جفا دیده از روزگار، بین بی وفایی جهان و وفای به عهد خود احساس می کند و نیز براساس تباین «خواب و بیداری» ایجاد شده

و گرفتاری آدمی را در چنبره جبر حاکم به نمایش می‌گذارد که شاعر با استفاده از واژگان دال بر معنی بیداری، درصدد بیان لزوم «بیداری انسان» در قبال «رخوت جهان» است. و یا در شعر زیر:

... / جز بازگشت به چه می‌انجامد / راهی که پیموده‌ام؟ / به کجا؟ / سامانش کدام رباط بی‌سامانی است / ... کنار آبدانی تشنه، انباشته به آخال...

تصویر این بند، نهایت فلاکت، بدبختی و بی‌سرانجامی راه است؛ راهی که آینده‌اش، بازگشت به «بی‌حاصلی» گذشته است و در واقع تصاویر متناقض «رباط بی‌سامانی» و «آبدان تشنه» مقصد این سفر به بن بست رسیده‌اند. و در پایان نیز آنچه به عنوان دستاورد این سفر معرفی می‌شود، مانند خود سفر، «بی‌سامان» و «بی‌حاصل» است:

کجاست بارانداز این تلاش به جان خریده به نقد تمامت عمر؟ / کدام است دست آورد این همه راه؟ / کرگوشان را / به چاووشی / ترانه‌ای خواندن / و کوران را / به ره آورد / عروسکانی رنگین از کول بار وصله بر وصله آوردن؟ (شاملو، ۱۳۸۱: ۹۵۴)

«قناری گفت...» شعری سمبولیک است که حکایت از دل‌تنگی «انسان» در کره خاکی دارد. اندیشه ژرفی که در اینجاست، اندیشه‌ای است در خدمت نمایش تباهی در «زمین» و حس نوستالژیک اندوهناک «انسان» از این وضعیت:

قناری گفت: کره ما / کره قفس‌ها با میله‌های زرین و چینه دان چینی. / ماهی سرخ سفره هفت سینش به محیطی تعبیر کرد / که هر بهار / متبلور می‌شود. / کرکس گفت: سیاره من / سیاره بی‌همتایی که در آن / مرگ / مانده می‌آفریند. / کوسه گفت: زمین / سفره برکت خیز اقیانوس‌ها. / انسان سخنی نگفت / تنها او بود که جامه به تن داشت / و آستینش از اشک تر بود. (همان: ۹۸۲)

تباینی که در این شعر تمثیلی بین انسان و شخصیت‌های جانوری وجود دارد، تباینی معنی‌دار است؛ زیرا جانوران صامت «سخنگو» شده‌اند و انسان ناطق، در «سکوت» است. سمبل‌های جانوری که در این شعر هستند هر یک براساس مقتضای حال خود، تصوّرشان را از «جهان» ارائه می‌دهند. «قناری و ماهی سرخ» نماد دو گروه در بند و «کوسه و کرکس» نماد دو گروه ظالم‌اند. «قفس» در شعر معاصر نماد «زندانی و محیط بسته سیاسی و اجتماعی» است اما آنچه در اینجا اهمیت دارد طنز نهفته در قفسی با «میله‌های زرین» است که برای ظاهر فریبی و نمایش ایجاد شده است، و همچنین است «چینه دان چینی». از طرفی «ماهی سرخ متبلور

شونده در بهار» نیز به ظاهر زینت بخش سفره هفت سین ولی در واقع در بند است. استفاده قناری از ضمیر « ما » نشان دهنده همراه کردن گروه زیادی با خود است اما استفاده کرکس از «من» نشان دهنده غرور و استبداد خود اوست. همینطور «کره» فضایی بسته و ثابت را به ذهن متبادر می‌کند اما «سیاره» نوعی چرخش و آزادی و سیر و گردش را که نمادی است برای «کرکس» که با استفاده از غرور و استبداد خود آزادانه می‌چرخد و حکومت می‌کند. گفتار معنی‌دار کرکس در خوشحالی خویش از «آفریده شدن غذا برای او به وسیله مرگ دیگران» و همچنین، گفتار کوسه در «برکت خیز بودن اقیانوس‌ها به وسیله غرق شدن دیگران» و رضایت آنها در حفظ وضعیّت موجود، بر فاجعه تراژیک و مرگبار زندگی «انسان معاصر» دلالت دارد. اما آنچه اندوه «انسان» را به اندوهی عمیق و دردناک تبدیل کرده است، «سکوت» اندوهناک او بر این فاجعه است که این اندوه، می‌تواند اندوهی نوستالژیک بر از دست رفتن «سرزمین، مادر، جهان» باشد؛ و در این میان عبارت «جامه به تن داشتن او» در خدمت هماهنگی با سکوت او در «پوشاندن حقایق فاجعه بار جهان خود» است. (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۵۷۶)

۵-۱۰ حسرت بر از دست دادن آنچه متعلق به گذشته است

«ترانه» سروده ای است که اندوه و حسرت راوی را از گذشته رؤیایی و شکوهمند سرزمین خود به تصویر کشیده است:

بر این کناره تا کرانه آمودریا / آبی می گذشت که دگر نیست: / رودی که به روزگاران دراز
سرید و از یاد شد / رودی که فرو خشکید و بر باد شد. / بر این امواج تا رودبازان سند / زورقی می گذشت
که دگر نیست: / زورقی که روزی چند در خاطری نقش بست / و ان گه به خرسنگی برآمد و در هم
شکست.

بر این رود پا در جای / امیدی درخشید که دگر نیست: / امید سعادت که پا بر جا می نمود / لیکن در بستر
خویش به جز خوابی گذرا نبود. (شاملو، ۱۳۸۱: ۹۸۶)

نوستالژیای وطنی در گزاره‌های بالا، از اندوهی سخن می‌گوید که بسیار عمیق است؛ اندوهی که از گذشته درخشان یک سرزمین یاد می‌کند و جلوه‌هایی که همگی بر باد شده‌اند، و این ویژگی، سطح شخصی آن را به سطح جمعی و عام پیوند می‌دهد؛ کاربرد نمادهای وطنی «آمودریا و سند»، ابعاد واقعه را به سرنوشت تاریخی یک قوم متصل می‌کند. نوستالژیا در این

شعر، از نوعی رمانتیسیسم فردی سرچشمه گرفته و به احساسات رمانتیک ناسیونالیستی جمعی بدل شده است و به طور کلی درصدد آن است که موضوع «بر باد رفتن وطن و گذشته تاریخی آن» را به نوعی حماسه وطنی تبدیل کند. و در پایان احساس نوستالژیک شاعر به یاسی دردناک تبدیل می‌شود. (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۵۷۸)

نتیجه گیری

از جمله مضامین محوری و پر رنگ شعر شاملو، «نوستالژی» است. نوستالژی در حقیقت همان حسرت سروده‌ها، غربت سروده‌ها و سوگ سروده‌هایی است که شاعر در نتیجه حس دل‌تنگی و حسرت نسبت به چیزها یا کسانی که در گذشته داشته و آن‌ها را از دست داده، سروده است. از همین جاست که آرزوی بازگشت به گذشته‌های دور، نوعی آرمان شهر آینده را نیز در ذهن و زبان شاعر زنده می‌کند. افکار نوستالژیک شاملو در ابتدا شامل «کودکی»، «وطن»، «معشوق»، «مرگ» و ... است اما به مرور هر چه از دوران آغازین به دوران پایانی شعرهای شاملو نزدیک می‌شویم، می‌بینیم نوستالژیای او رنگ فلسفی به خود می‌گیرد و شامل همه «انسان‌ها» می‌گردد. همچنین او برای بیان غم و دردهای مشترک قومی که در پیوند با ناخودآگاه جمعی است به نوعی آرمان‌شهر نیز نظر داشته و از اسطوره پردازی نیز در نوستالژیک کردن فضای اشعار خود استفاده نموده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- انوشه، حسن، (۱۳۷۶)، *گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی*، فرهنگنامه ادبی فارسی، جلد دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲- آریانپور، منوچهر، (۱۳۸۰)، *فرهنگ پیشرو آریانپور (انگلیسی - فارسی)*، چاپ اول، تهران، جهان رایانه.
- ۳- آشوری، داریوش، (۱۳۸۱)، *فرهنگ علوم انسانی*، تهران، مرکز.
- ۴- باطنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *فرهنگ معاصر (انگلیسی - فارسی)*، تهران، فرهنگ معاصر.
- ۵- پورافکاری، نصرت‌اله، (۱۳۸۲)، *فرهنگ جامع روانشناسی و روانپزشکی (انگلیسی - فارسی)*، جلد دوم، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.
- ۶- حسن لی، کاووس، (۱۳۸۶)، *گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران*، تهران، نشر ثالث.
- ۷- داد، سیما، (۱۳۸۷)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران، مروارید.
- ۸- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۵۲)، *نقد آثار شاملو*، تهران، نشر میرا.
- ۹- زمرّدیان، رضا، (۱۳۷۳)، *فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی*، تهران، آستان قدس رضوی.
- ۱۰- سلاجقه، پروین، (۱۳۸۷)، *امیرزاده کاشی‌ها (نقد شعر معاصر)*، چاپ دوم، تهران، زمانه و نگاه.
- ۱۱- سه‌یر، رابرت و لووی میشل، (۱۳۸۳)، «رمانتیسم و تفکر اجتماعی»، ترجمه یوسف اباذری، *فصلنامه ارغنون*، سال ۱، شماره ۲، صص ۱۷۴-۱۱۹.
- ۱۲- سیدحسینی، رضا، (۱۳۶۶)، *مکتب‌های ادبی*، تهران، انتشارات نیل.
- ۱۳- شاملو، احمد، (۱۳۸۱)، *مجموعه آثار (دفتریکم شعر)*، به کوشش نیاز یعقوبشاهی، تهران، زمانه و نگاه.
- ۱۴- _____، _____، (۱۳۸۹)، *آی‌دا، درخت، خنجر و خاطره*، تهران، مروارید.
- ۱۵- _____، _____، (۱۳۵۰)، *آی‌دا در آینه*، تهران، نیل.

- ۱۶- _____، _____، (۱۳۷۱)، *ابراهیم در آتش*، چاپ ششم، تهران، زمانه.
- ۱۷- _____، _____، (۱۳۷۲)، *قنوس در باران*، چاپ پنجم، تهران، زمانه و نگاه.
- ۱۸- _____، _____، (۱۳۸۴)، *مرثیه‌های خاک*، تهران، نگاه.
- ۱۹- _____، _____، (۱۳۸۵)، *هوای تازه*، تهران، نگاه.
- ۲۰- _____، _____، (۱۳۸۸)، *قطع نامه*، تهران، مروارید.
- ۲۱- شریفیان، مهدی، (۱۳۸۵)، «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر» (براساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث)، *فصلنامه کاوش نامه*، سال هفتم، شماره دوازدهم، صص ۳۳-۶۲.
- ۲۲- _____، _____، (۱۳۸۹)، «روانشناسی درد در شعر نادر نادرپور»، *نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان*، شماره ۲۷، پیاپی ۲۴، صص ۲۰۷-۲۲۶.
- ۲۳- _____، _____، (۱۳۸۷)، «روانشناسی درد»، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.
- ۲۴- عالی عباس آباد، یوسف، (۱۳۸۷)، «غم غربت در شعر معاصر»، *مجله گویا*، شماره ششم، صص ۳۳-۶۲.
- ۲۵- فورست، لیلیان، (۱۳۸۰)، *رمانتیسزم*، ترجمه مسعود جعفری، تهران، مرکز.
- ۲۶- مجابی، جواد، (۱۳۷۷)، *شناختنامه شاملو*، تهران، نشر قطره.
- ۲۷- موسوی، کاظم و جهانگیر صفری و شهربانو سلایی، (۱۳۹۱)، «غم غربت در اشعار منوچهر آتشی». *پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، سال دهم، شماره نوزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صص ۱۶۶-۱۴۵.
- ۲۸- میرقادری، فضل الله و منصوره غلامی، (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی اساطیر در شعر شاملو و ادونیس»، *فصلنامه لسان مبین*، سال دوم، شماره یک.
- ۲۹- نظری، نجمه و فاطمه کولیوند، (۱۳۸۹)، «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق»، *فصلنامه زبان و ادب فارسی*، شماره ۴۶، زمستان ۸۹، صص ۱-۱۸.

۳۰- نورایی، الیاس، مهدی شریفیان و علی اصغر آذر پیرا، (۱۳۹۲)، «رویکردهای نوستالژیک در شعر م. سرشک» پژوهش نامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، شماره بیستم، صص ۲۹۸-۲۷۹.

31. Hornby, a.s. oxford advanced learners dictionary (7 thed) 2005

32. Archer, J., Irland, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. (1998). Duration of Homesickness Scale. *British Journal of Psychology*, 89, 205

33. Fisher, S., and Hood, b. (1988). Vulnerability factors in the transition to university: Self-reported mobility history and sex differences as factors in psychological disturbance. *British Journal of psychology*, 79, 309.

34. Vantilburg, M. A. L. (1997). The psychological context of homesickness. In M. A. L. Vantilborg & A. J. J. M. Vingerhoets (Eds.), *Psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress*, 39. Tilburg University press.

Archive of SID